

خاطراتی از مردان آسمانی تفحص

که نشان در بی‌نشانی یافته‌اند



محسن فاطمی

چندین سال است در این کار هستیم، شگفت‌آور بود.

در آن روز چندین شهید پیدا شدند. چیزی حدود ۳۸ شهید. از روی لباس آن‌ها فهمیدیم که همه آنها از نیروهای بسیجی خودمان هستند که ۱۶ نفر از آنها غواص بودند.

نکته‌ای که بر تعجب ما می‌افزود، این بود که همه دست‌ها و پاهای آنها از پشت بسته شده بود و دوم آن‌که هیچکدام از آنها سر نداشتند.

همه بچه‌ها به این صحنه‌ها خیره شده بودند. خدایا! در یک روز این همه شهید پیدا کنیم که هیچکدام نه سر داشته باشند و نه پلاک و هویتشان یافت نشود؟

همه این صحنه‌ها که جمع می‌شدند، توفانی در دل بچه‌ها به پا می‌کرد. از آنجا که نمی‌شد هنگام کار عزاداری کرد، بچه‌ها فقط آرام آرام می‌سوختند و

آن روز وقتی پای کار رفتیم، همه بچه‌ها از نشاط خاصی برخوردار بودند. حاج محمود که هیچ‌گاه خستگی در او راه نمی‌یابد، بیل را به پای کار برد و مشغول به کندوکاو شد. آن روز اولین شهیدی را که یافتیم، با مشخصات و هویت کامل پیدا شد، نام کوچک او بود: «عشقعلی»

راوی: برادر حسین کاجی

● توسل به مادر سه شهید

در یک محور عملیاتی کار می‌کردیم که پس از چند روز کار سخت تعداد زیادی شهید پیدا نشد. بر اساس گرایبی که پیدا کردیم، قرار شد در مقبره‌ای که گفته بودند، مشغول به کار شویم. منتظر شدیم تا کفی تریلی آمد و بیل‌ها را به آنجا منتقل کردیم. در محلی که محدوده آن ۱۵۰ در ۲۰۰ مترمربع بود، مشغول به کار شدیم.

یکی از روزها، روزی بود که برای خیلی از ماها که

● عشق علی

آخرین روز سال امیرالمؤمنین بود. روزی که علی علیه السلام انگشتر خود را به سائل داده بود و همچنین روز مباهله. به همراه بچه‌های تفحص لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر دوستان قرار بود در مقبره کار کنیم. به دوستان گفتم امروز حضرت به ما عیدی خواهد داد.

کار ما هر روز صبح زود آغاز می‌شد و براساس برنامه روزانه، پس از نماز صبح مراسم زیارت عاشورا برگزار می‌شد.

آن روز به دلم افتاد که امسال به نام مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام نامگذاری شده و سالی است که عطر نام ایشان در همه جا پراکنده است. این بود که در زیارت عاشورای آن روز متوسل شدیم به مظلوم عالم، حضرت علی علیه السلام. همه بچه‌ها با اشک و گریه آقا را قسم دادند که این شهیدان به عشق او به شهادت رسیده‌اند. از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند تا شهیدی بیابیم.

□ وقتی با بچه‌های زحمتکش و پر تلاش تفحص می‌نشینی، همان لحظه‌های شیرین دوران جنگ برایت تداعی می‌گردد. بچه‌هایی عاشق که جلوه‌های فریبنده شهر نتوانسته است آنان را در دام خود گرفتار سازد. بچه‌هایی از جنس همان بچه‌های آتش و خون.

پای سخن بچه‌ها که می‌نشینی، دنیایی از خاطرات را برایت می‌گویند که هر یک عجیب‌تر از دیگری است و در خیال عقلای ظاهراندیش، به افسانه‌هایی دور می‌ماند که باورش سخت است. اما این خاطره‌ها حقایقی است ماندگار که هیچ‌گاه از خاطره زمین و زمان محو نمی‌گردد. مجموعه این خاطرات با همکاری بچه‌های تفحص لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب علیه السلام به ویژه برادران بسیجی «عباس عاصمی» و «حسین برزگر» گردآوری شده است، بسیجیان دلسوخته‌ای که سالهاست در انتظار پروازی سرخ هستند.



پس از مدتی کار موفق شد شهیدی پیدا کند و پس از اندک زمانی یکی دیگر پیدا شد که هر دو آنها با هویت کامل بودند و این برای بچه‌ها خیلی خوشحال‌کننده بود.

ظهر نماز خوانده شد و کار ادامه یافت و دو شهید دیگر با هویت کامل پیدا شد و این بر خرسندی بچه‌ها افزود. پنجمین شهید در آخرین لحظات کار پیدا شد اما هیچ هویتی از آن مشخص نشد.

بچه‌ها خیلی تلاش کردند اما موفق نشدند. فردا در همان محل دوباره جست‌وجو کردیم تا بتوانیم یک نشانه‌ای از شهید گمنام پیدا کنیم. آن هم پنجمین شهید پیدا شده‌ای که در روز مباحله به واسطه توسل به پنج تن آل عبا یافته بودیم. هرچه تلاش کردیم، چیزی نیافتیم. در همین زمان حاج حسین آمد و گفت: بی‌خودی تلاش نکنید. آن چهار شهید هویت‌دار به نشانه چهار تن از پنج تن که قبرشان پیداست پیدا شدند و آن شهید گمنام به نشانه زهرای بی‌نشان پیدا شد و گمنام هم خواهد ماند.

آنروز اسامی شهدایی که پیدا کردیم به ترتیب از این قرار بود:

عشقعلی، محمد، حسن، حسین، و یک شهید گمنام.

راوی: برادر بسیجی ابراهیم مشایخی

حسین علیه السلام بگویم.

همان‌طور که در جنگ رمز حرکت ما و پیروزی ما این ذکر بود. شروع کردم به کار. با توجه بیشتر به آقا و اهل حرم ایشان که این روزها در شام به اسارت بودند با هر بیل که بر زمین می‌زدم یک یا حسین علیه السلام می‌گفتم. ۷ بار یا حسین علیه السلام نگفته بودم که یک شهید گمنام یافتیم.

راوی: برادر بسیجی حاج محمود گودرزی

● به نشانه زهرای بی‌نشان

آخرین روز سال روز مباحله بود. همان‌طور که می‌دانید در این روز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را گرفته و با مسیحیان نجران برای مباحله بردند. صبح این روز پس از نماز، حاج حسین که مداح گروه بود و با صدای گرمش برایمان مصائب اهل بیت علیهم السلام را می‌خواند، متوسل به پنج تن آل عبا شد و بچه‌ها خداوند را قسم دادند به حق آنان تا آن روز شهید پیدا کنند.

آن روز در محوری کار می‌کردیم که در عملیات رمضان انجام گرفته و تعداد زیادی از بچه‌ها به شهادت رسیده بودند.

کار آغاز شد و حاج محمود

شهید محمودوند، پیشنهاد داد که به مادر حضرت عباس علیه السلام، ام‌البنین متوسل شویم.

حاج محمود در حال زیر و رو کردن خاک‌ها با بیل بود و من در کنار بیل بودم.

پس از مدتی کار خاک درون قاشق بیل که زمین ریخت چند جمجمه و یک پلاک که در زیر نور می‌درخشید، پیدا شد. سریع پلاک را از مرکز استعمال کردیم و مشخص شد شهدا مربوط به کدام عملیات است.

آن روز سه شهید گمنام سید پیدا کردیم که بر دور کمرشان شال سبز داشتند.

آن موقع بود که توسل به مادر سه شهید، حضرت ام‌البنین برایمان معنا یافت.

راوی: برادر حسین بزرگر

● رمز یا حسین علیه السلام

در محوری کار می‌کردیم که پس از گذشت ۳ هفته شهیدی نیافتیم. دقیقاً روز ششم صفر مصادف با شهادت حضرت رقیه علیه السلام بود که در حال کارکردن با بیل مکانیکی بودم. نذر کردم که با هر بیلی که بر زمین می‌زنم، یک یا

با دیدن مظلومیت و غربت بچه‌های فاطمه زهرا علیه السلام اشک می‌ریختم. هرکسی را که می‌دیدم آرام مشغول به کار بود، با یک سینه پر از بغض که فقط منتظر شنیدن یک یا زهرا علیه السلام بود، تا شکسته شود.

آن روز گذشت و خدا می‌داند که بچه‌ها چه می‌کشیدند.

وقتی به مقر برگشتیم، تمام فکرم در این مشغول بود که این بچه‌ها چگونه سر بریده شده‌اند؟ چگونه تحمل کرده‌اند و منظره سرهای بریده دوستانشان را به نظاره نشسته‌اند؟ بر این بچه‌ها چه گذشته است؟ فقط به این می‌اندیشیدم که در قیامت آنها خود خواهند گفت آن غربت عظیم و مظلومیت جانسوزی را که بر آنها رفته است.

روز بعد که برای کار به مقبره رفتیم، بچه‌ها تمام تلاششان این بود که کارت، پلاک یا یک نشانه‌ای از این بچه‌ها بیابند تا مشخص شود لااقل در کدام عملیات به شهادت رسیده‌اند. این بود که تمام حواس بچه‌ها متمرکز بر این بود که بتوانند هویت شهدا را پیدا کنند.

آن روز برادر سلمان‌زاده از بچه‌های بسیار با اخلاق قرارگاه

